

منافع ملی حیاتی در پرتو آراء قضایی بین‌المللی*

حسین شریفی طراز کوهی (نویسنده مسئول) hsharifit@yahoo.com

استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

حیدر پیری piri.haydar@gmail.com

کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۰

چکیده

بی‌شک یکی از مبهم‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مفاهیم در اسناد حقوق بین‌الملل، بحث منافع ملی حیاتی دولت‌هاست که قدمتی به بلندای خود دولت-ملت دارد و هر کشوری بنا به موقعیت و شرایط خود تعبیر خاصی از آن ارائه می‌دهد. مفهوم منافع ملی حیاتی، موجب خلأیی حقوقی شده و به عنوان مفهومی ماهیتاً سیاسی که جایگاهشان را در متون حقوقی حفظ کرده‌اند از موانع اصلی در راه توسعه و پیشرفت حقوق بین‌الملل تلقی می‌شوند چرا که دولت‌ها به طرق مختلفی با استناد به آن به عنوان یک سپر در مقابل موازین حقوقی و سازوکاری برای فرار و رهایی از تعهدات قانونی، محدودیت‌هایی بر قواعد حقوق بین‌الملل اعمال و در عین حال اقدامات خود را قانونی جلوه داده‌اند و مدعی رعایت حقوق بین‌الملل می‌شوند.

رویه قضایی بین‌المللی حاکی از آن است که در رابطه منافع ملی حیاتی دولت‌ها با نظم حقوقی بین‌المللی، این نظم حقوقی است که وجاهت اولی و مقدم داشته است و بر خلاف دولت‌ها قائل به تئوری منافع ملی حیاتی معدوداند و اعلام می‌کنند که منافع ملی تابع حقوق بین‌الملل است نه تفسیر و برداشت هر یک از دولت‌ها و همواره سعی کرده‌اند توسل به منافع ملی حیاتی را به نوعی تفسیر کنند که به ارزش‌های حقوقی عام‌الشمول بین‌المللی خدشه‌ای وارد نشود.

کلیدواژگان: حقوق بین‌الملل، منافع ملی حیاتی، حاکمیت، دیوان بین‌المللی دادگستری، رویه‌های قضایی بین‌المللی.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل به راهنمایی دکتر حسین شریفی طراز کوهی تحت عنوان «منافع ملی حیاتی در حقوق بین‌الملل با تأکید بر رویه‌های قضایی» می‌باشد.

مقدمه

یکی از مباحث تحلیلی و نظری و هم‌چنین از مفاهیم پیچیده و در عین حال اساسی در شرایط حاضر جهانی در مباحث متون حقوق بین‌الملل، بحث منافع ملی است که طی دهه‌های اخیر از جانب نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران به منظور تجزیه و تحلیل و بررسی مقاصد، اهداف و الگوهای رفتاری سیاست خارجی کشورها و بازیگران عرصه روابط بین‌الملل بکار گرفته شده است.

در نظم حقوقی بین‌المللی هنجارها و تعهدات حقوقی در کلیت آنها، از حاکمیت دولت که به عنوان سنگ بنای ناشی می‌شود. در دوران حاکمیت مطلق، هرگاه میان دولت‌ها اختلافی بر سر منافع ملی پدیدار می‌گشت، چون هیچ قاعده‌ای وجود نداشت که از لحاظ حقوقی بتوان با استناد به آن اختلاف را از میان برداشت، جنگ امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. اما در دوران حاضر که ممنوعیت توسل به زور قاعده اصلی در حقوق بین‌الملل است و حاکمیت مفهومی به گستردگی آن زمان ندارد، هرگز نمی‌توان مدعی بود که دولت اساساً در بند هیچ قاعده حقوقی نیست. در این میان، حضور در جامعه بین‌المللی مستلزم این است که دولت‌ها با گذار از آزادی عمل کامل و مطلق، از بخشی از این آزادی عمل به نفع حداقل منافع مشترک خویش صرف‌نظر کنند. بنابراین، حاکمیت دولت‌ها در نظم حقوقی معاصر به گونه‌ای نظم و نسق یافته است که جلوه‌های ناشی از رویکرد مطلق‌انگاری سنتی آن با مقتضیات زیست‌جمعیتی سازگاری کند. مفهوم منافع ملی حیاتی و مفاهیم مشابه که بیشتر در پیش‌شرط‌های خروج از معاهدات بین‌المللی، اعلام حق شرط در قبال این معاهدات، اعلامیه‌های پذیرش اختیاری صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری^۱، هم‌چنین در معاهدات مودت دوجانبه تجاری و دوستانه بین دولت‌ها به کار رفته‌اند، از این گونه موارد بوده‌اند. تنزل حقوق بین‌الملل به سازوکاری جهت پیشبرد اهداف کاربردی، آسیب‌پذیری در برابر انتقادهای صورت گرفته در برابر فرض تلقی حقوق بین‌الملل به عنوان وسیله و ابزاری در جهت منافع ملی و سیاست دولت است. (کاسکینی، ۱۳۸۹: ۱۶۹) بر این اساس حقوق بین‌الملل می‌تواند از رهگذر چنین نگرش

۱. به عنوان نمونه فرانسه در تاریخ ۱۶ مه ۱۹۷۳ طی نامه‌ای خطاب به دیوان، صلاحیت آن مرجع را در دعوی آزمایش‌های هسته‌ای فرانسه (استرالیا و زلاندنو علیه فرانسه) رد و اعلام نمود اعلامیه ۲۰ مه ۱۹۶۶ فرانسه در خصوص پذیرش صلاحیت اجباری دیوان حاوی شرطی در باب اقدامات مربوط به دفاع ملی است. دیوان برغم این اعا، اعلام کرد صالح به استماع دعوی است. با این حال فرانسه از حضور در مقابل دیوان امتناع نمود. چیکایا، بلز، چکیده رویه قضایی در حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه همایون حبیبی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۰.

ابزار گرایانه‌ای^۱ تفسیر شود. دولت‌ها تنها به قواعد و مقرراتی رضایت می‌دهند که آنها را مطلوب تلقی کنند و آنها را به این جهت می‌پذیرند که چنین سازگاری و انطباقی، رضایت‌بخش است. (کیوهن، ۱۳۷۸: ۲۱۲)

منافع ملی حیاتی از جمله مسائل و موضوعاتی است که در فعالیت قریب به ۶۰ سال گذشته دیوان بین‌المللی دادگستری و سلف‌اش در مورد قواعد حاکم بر حقوق بین‌الملل و پیش از آن مطرح بوده و همگام با مباحث دیوان، بسط و شرح یافته است. تردیدی نیست که فعالیت‌های دیوان در این حوزه با توجه به سرشت مسئله منافع ملی حیاتی، از اهمیت بالایی برخوردار است چرا که اصولاً طبع منافع ملی حیاتی، چه در نظام داخلی و چه در نظام بین‌المللی، به گونه‌ای است که تمامی قواعد و مقررات به گونه‌ای در انتها به آن می‌رسند، لذا از همین روست که مبحث منافع ملی حیاتی مشکلات قابل توجهی را در طول دوران سازمان ملل و حتی پیش از آن ایجاد نموده است.

به نوعی می‌توان گفت مسئله منافع ملی حیاتی در بسیاری از پرونده‌های دیوان بین‌المللی دادگستری، مطرح شده است. این تحقیق بر آن است تا به جوابی که تا حدی روشن‌کننده سؤال ذیل است، دست یابد: «نقش و تأثیر آرای قضایی بین‌المللی در حوزه حقوق بین‌الملل در تبیین «منافع ملی حیاتی» دولت‌ها چگونه بوده است؟»

بر همین اساس، در این مقاله پس از مروری بر تاریخچه منافع ملی در ادبیات حقوق بین‌الملل، ضمن بررسی مفهوم‌شناسی و مبانی نظری منافع ملی حیاتی، به تفسیر و شرح شرط گریز توسل به منافع ملی حیاتی از دیدگاه حقوق بین‌الملل با توجه بر آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، تحلیل و بررسی کارکرد منافع ملی حیاتی در پرتو رویکرد حاکمیت محوری نظم حقوقی بین‌المللی، حداقل آورده‌های دیوان با تأکید بر حق حمایت از منافع ملی حیاتی، و در انتها شاخص‌های منافع ملی حیاتی با تأکید بر پرونده‌های مطرح‌شده در دیوان که به نوعی با قضیه منافع ملی حیاتی دولت‌ها در ارتباط بوده‌اند، تجزیه و تحلیل خواهیم نمود.

۱. بستر تاریخی منافع ملی حیاتی

از لحاظ نظری و علمی - تحقیقاتی اولین بار «چارلز بیرد» در دهه ۱۹۳۰ با انتشار دو اثر به نام‌های «ایده منافع ملی»^۲ و کتاب «درب گشوده خانه»^۳ که مکمل اثر پیشین بود، مفهوم منافع ملی را وارد متون تخصصی حقوق، روابط بین‌الملل و علوم سیاسی کرد. (Beard, 1934: 6-22) به گفته چارلز

1. Instrumentalist Optic
2. The Idea of National Interest.
3. The open door of home.

بیرد مفهوم منافع ملی و یا معادل آن به ترتیب طی قرن ۱۶ در ایتالیا، قرن ۱۷ در انگلستان و قرن ۱۸ در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا به کار گرفته شده است. (Beard, 1934: 6-22) منافع ملی از آغاز پیدایش دولت ملی، توسط محققین در خصوص اهداف و آرمان‌های کشورها در صحنه بین‌المللی و در ارتباط با دیگر کشورها مورد استفاده واقع شده است. بنابراین، منشأ پیدایش منافع ملی، به همان پیدایش دولت ملی (یا به نوعی می‌توان گفت: از هنگام عقد قراردادهای وستفالی در سال ۱۶۴۸) باز می‌گردد (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۳۳). بنابراین، منافع ملی از مقولاتی است که پس از پیدایش حاکمیت ملی و پذیرش آن پدید آمده و از تبعات آن محسوب می‌گردد. پس از جنگ جهانی دوم، مفهوم منافع ملی به عنوان ابزار تحلیلی برای مسائل و ارزیابی سیاست خارجی مورد توجه سیاست‌گذاران خارجی قرار گرفت.

از لحاظ تاریخی، رایج‌ترین استفاده از مفهوم منافع ملی حیاتی (درست یا غلط)، البته نه منحصر به آن، در معاهدات داوری صورت گرفته است که بر حسب مورد به منظور رهایی از تعهد ارجاع به داوری در اختلافات، توسط یک طرف در قالب رزرو تجلی پیدا کرد. مسئله حفظ منافع ملی حیاتی دولت‌ها در برابر نفوذ حقوق بین‌الملل در طول قرن ۱۹ و بیستم در بسیاری از پیمان‌ها و قراردادهای داوری خاص^۱ ظاهر گردید و آن مستثنی کردن منافع ملی حیاتی دولت‌ها از داوری بود، استثنای منافع ملی حیاتی که شامل مسائل مربوط به شرافت، حیثیت، استقلال و تمامیت ارضی، حاکمیت و ... بود، مبهم بودند و دامنه وسیع داشتند و موجبات سستی بنیان داوری را فراهم می‌آوردند. در نخستین کنفرانس صلح لاهه ۱۹۰۷ طی ماده ۵۳ ضمن بحث از اختیارات دیوان دائمی داوری، موضوعات مربوط به منافع ملی حیاتی دولت‌ها را به عنوان یک استثناء از صلاحیت داوری اجباری دیوان مستثنی کرد و بعد از آن این موضوع تا جنگ جهانی اول به طور کلی به عنوان الگو پذیرفته شد (وی، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

موضوع قلمرو اختصاصی و صلاحیت ملی^۲ دولت‌ها در میثاق جامعه ملل طی بند ۸ ماده ۱۵^۳ به صورت صلاحیت انحصاری عنوان گردید، گنجانیدن بند ۸ در میثاق جامعه ملل در واقع وارد کردن یکی از نقایص حقوق بین‌الملل در میثاق جامعه ملل بود و نتیجه منطقی آن این

1. Ad hoc

۲. اصطلاحات «حریم دولت»، «قلمرو اختصاصی»، «صلاحیت انحصاری» و «صلاحیت ملی» با اینکه در لغت و معنی اختلافاتی با هم دارند، مع ذلک همه کم‌وبیش، نمای خارجی حقوق دولت‌ها را نشان می‌دهند.

۳. در بند ۸ ماده ۱۵ میثاق نوشته شده بود: «هرگاه یکی از طرفین اختلاف مدعی باشد که اختلاف متضمن مسأله‌ای است که به لحاظ مقررات حقوق بین‌الملل در صلاحیت انحصاری کشورش قرار دارد، شورای اجرایی بی‌آنکه راه‌حلی توصیه کند می‌تواند ادعا را تأیید کند».

می‌شد که دولت‌های عضو می‌توانستند به استناد آن، مانع فعالیت‌های جامعه ملل در حل بسیاری از اختلافات بین‌المللی شوند.

در منشور ملل متحد موضوع قلمرو اختصاصی (منافع ملی) طی بند ۷ ماده ۲^۱ به صورت صلاحیت ملی و به عنوان یکی از اصول سازمان ملل درآمد.^۲ قرار دادن این اصل کلی در منشور به جای استثنای جزئی در میثاق، نشانه تحکیم وضع حقوق داخلی دولت‌ها در برابر حقوق بین‌الملل است و این یک سیر قهقرایی برای حقوق بین‌الملل به شمار می‌آید، که در سیستم سازمان ملل این اصل نه فقط ناظر بر اختلافات بین‌المللی است بلکه دولت‌ها می‌توانند آن را در برابر هرگونه فعالیت سازمان اعم از سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی اقامه کنند. طی سال‌ها فعالیت سازمان ملل، دولت‌ها دفعات مکرر به این اصل استناد کردند و به تعریف ظریفی، دولت‌ها، بند ۷ از ماده ۲ را به مانند کمر بند عصمت تلقی کرده و مکرراً برای داشتن دستی آزاد در مقابل مسائلی که در صلاحیت ملی خود قلمداد می‌کردند متوسل می‌گردند.

۲. مفهوم‌شناسی و مبانی نظری منافع ملی حیاتی

مفهوم منافع ملی حیاتی تجلی سیاست است که در متون حقوقی جایگاهشان را حفظ کرده‌اند و بعد از نظم نوین جهانی^۳ پر رنگ‌تر شده‌اند. منافع ملی حیاتی، یکی از مبهم‌ترین مفاهیم در

۱. ماده ۲ منشور که به بیان اصول اساسی سازمان ملل متحد اختصاص دارد در بند ۷ چنین می‌گوید: «هیچ یک از مقررات این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در حیطه و جزو صلاحیت ملی و داخلی هر کشوری است دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند...».

۲. جان فاستر دالس John Foster Dulles وزیر امور خارجه وقت آمریکا در گنجاندن اصل صلاحیت ملی در منشور ملل متحد طی کنفرانس سانفرانسیسکو نقش اساسی داشت. Pinto, Roger. Le Droit.

۳. به طور کلی هر دوره‌ای از تاریخ که با تغییری چشمگیر در اندیشه سیاسی و موازنه قدرت در جهان همراه بوده‌است، نظم نوین جهانی اطلاق می‌گردد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (به عنوان نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌المللی) و پایان جنگ سرد، دولتمردان آمریکا سیاست جدیدی را ارائه نمودند که بر اساس آن، جامعه بین‌المللی تحت یک نظم و نظام نوینی قرار می‌گرفت که با نظم و نظام پیشین کاملاً متفاوت بود. از همان زمان دکتترین "نظم نوین جهانی" مطرح گردید و مورد استقبال برخی از رهبران کشورها، خصوصاً کشورهای غربی، قرار گرفت. بنابراین نظم نوین جهانی از تلفیق دیالکتیکی ویژگیهای کارکردی دو نظم سنتی تمرکزگرا و تجددگرای تمرکزگرایز و ستفالیایی ایجاد شد. از ویژگیهای نظم نوین جهانی می‌توان به فعال شدن سازمان‌های بین‌المللی و کم‌رنگ شدن حاکمیت ملی کشورها، تقسیم قدرت بین قدرت‌های بزرگ، واگذاری مسؤلیت بیش‌تر به سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، اهمیت یافتن مسائل مربوط به حقوق بشر، خلع سلاح، مذاکرات صلح، تغییر و تحول نقش سنتی دولت-ملی به دولت خدمتگزار فرد و جامعه بشری، گسترش فضای عملیاتی جمع انسانی، از حوزه محدود خانواده، قبیله، روستا، شهر، دولت ملی و منطقه به سطح جهانی، جهانی شدن

اسناد حقوق بین‌الملل است. با اینکه این مفهوم در بسیاری از معاهدات مهم بین‌المللی به ویژه معاهدات مرتبط با امور نظامی، تسلیحاتی و روابط اقتصادی دولت‌ها اعم از دو یا چند جانبه پیش‌بینی شده است، اندک اماره و قرینه‌ای مبنی بر گستره دقیق و تفسیر آن وجود ندارد و دولت‌ها همواره از روشن کردن این مفهوم و ابعاد دقیق آن گریزان بوده‌اند (ممتاز، ۱۳۸۴: ۱۲۲). ادبیات حقوقی در خصوص این مفهوم به اقتضای مصلحت اندیشی دولت‌ها و پرهیز از شفاف‌سازی اعمال حاکمیت قانون بر عرصه‌های حاکمیتی، چندان بلوغ نیافته‌اند.

منافع ملی، به دلیل انکار وجود جامعه جهانی و نادیده انگاشتن منافع سایر جوامع، با سوءاستفاده گروه‌های حاکم و ذینفع همراه است. اجمالاً اینکه دوام و عمر طولانی این مفهوم در تبیین شرایط فراهم آورنده مسئله‌ای به ویژگی یک منفعت ملی حیاتی یا منفعت ملی نقش اندکی داشته است. می‌توان بر این باور بود که درست یا غلط، دولت‌ها در روابط فیما بین، استناد به آن را صرفاً برای رهایی از تعهدات کافی دانسته‌اند. به واقع تلاش‌های نادر و محدود دولت‌ها برای تعریف و تبیین منافع ملی به طور کلی و تمایز آن از منافع ملی محدودتر، در ارائه معیاری معین با شکست مواجه گردیده است (Nuechterlein, 1973). در پرتو رفتار بین‌المللی دولت‌ها، به نظر این نتیجه اجتناب‌ناپذیر می‌باشد که صرف عدم امکان تعریف عینی و واقعی از منافع حیاتی یک دولت، مفهوم مزبور را برای آنها جالب می‌سازد. به دولت‌ها اجازه می‌دهد که به گونه‌ای حقوقی و یک‌سویه از تعهدات حقوقی فرار کنند و در عین حال مدعی رعایت حقوق بین‌الملل باشند و هنوز نبود یک تعریف عینی مانع آن است که مشروعیت استناد به آن دستخوش چالش قرار گیرد.

در سال ۱۹۹۰، مانفرد لاکس قاضی دیوان، از منافع ملی حیاتی به عنوان یک مفهوم منسوخ انتقاد کرد (Laches, 1990: 49). اما به نظر می‌رسد که مفهوم منافع ملی حیاتی، ابزاری عمومی است که به واسطه آن یک دولت می‌تواند خودش را از زیر بار تعهدات نامطلوب و مزاحم آزاد سازد. این مفهوم محدود نمی‌شود بلکه از رهگذر داوری اختلافات بین‌المللی نیز برجسته می‌شود و در عین حال از بین نمی‌رود، بلکه به طرح مسائلی منجر می‌شود دال بر اینکه آیا تفسیر مفیدی از معنایش وجود دارد و اینکه آیا می‌بایست منسوخ و نفی شود یا خیر؟

حوزه بازی و تعامل، و پیوستگی بین مؤلفه‌های کل نظام، رسوخ‌پذیر شدن مرزهای دولت-ملی، پیوستگی، آسیب‌پذیری و حساسیت بازیگران نسبت به یکدیگر و ...

برای اطلاعات بیشتر در این مورد ر.ک.: سیف زاده، سید حسین، نظم نوین جهانی: دوران گذر به تلفیق فرد گرایی با جمع گرایی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۳، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱-۱۵۰.

۳. تفسیر شرط گریز توسل به منافع ملی حیاتی

بند (۱) ماده ۲۰ معاهده مودت ۱۹۵۵ بین ایران و ایالات متحده مقرر نموده عهدنامه فعلی مانع اجرای اقدامات ذیل نخواهد بود: «اقدامات لازم جهت ایفای تعهدات یک طرف معظم متعاهد برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی یا جهت حفظ منافع اساسی طرف مزبور از لحاظ امنیت». این ماده را می توان این گونه تفسیر نمود که پاره‌ای اقدامات را از قلمرو شمول واقعی و عملی عهدنامه خارج می کند و در نتیجه صلاحیت دیوان را برای ارزیابی و رسیدگی به مشروعیت و قانونی بودن چنین اقداماتی استثنا می نماید اما در عین حال، می توان ماده مذکور را این گونه فهمید که در واقع ناظر به دفاع ماهوی (نه صلاحیتی) است. دیوان در قضیه نیکاراگوئه در مقام اعمال ماده مشابهی که در عهدنامه مودت ۱۹۵۶ آمده بود همین تفسیر و برداشت دوم را پذیرفته است. (ICJ Reports, 2003: 136) ایالات متحده با تکیه و تأکید بر شرط گریز پاراگراف (د) بند ۱ ماده ۲۰ عهدنامه مودت، سعی در توجیه حملات به سکوهای نفتی به عنوان تدابیر لازم برای حمایت از منافع ملی، امنیتی خود داشت. (Oil Platforms Case, op.cit: 32) به زعم آمریکا انجام آن اقدامات، که برای حفاظت از منافع ملی حیاتی آن ضروری بود، مانع از این است که حمله به سکوهای نفتی ناقض بند ۱ ماده ۱۰ عهدنامه مودت تلقی شود. (Ibid) دولت‌ها صلاحیت تعیین و تشخیص وضعیت حقوقی شان را در رابطه با دیگر دول ندارند. این نظر برگرفته از رأی دیوان داوری ایالات متحده، فرانسه در حکم ۹ دسامبر ۱۹۷۸ در قضیه توافق خدمات و سرویس‌دهی هوایی گنجانده شده است. (ICJ Reports, 2003: 136 R.I.A.A: 417-443, 81-83). و توسط دیوان در رأی ۲۶ ژوئن ۱۹۸۶ در قضیه نیکاراگوئه تأکید شده است. (Nicaragua case, op.cit: 195)

در اولین دعوی در دیوان دائمی بین المللی دادگستری ۱۹۲۳ (قضیه ویمبلدون) استدلال شد که شرط مندرج در یک معاهده باید به گونه‌ای مضیق و محدود تفسیر شود، زیرا در غیر این صورت به صدمه بر حاکمیت آلمان منجر خواهد شد. دیوان از تلقی این مطلب که دولتی در انعقاد معاهده‌ای، اقدام خاصی را عهده دار گردیده و اجرا می کند تا از حاکمیتش عدول کند، امتناع می ورزد. هیچ تردیدی نیست که معاهده‌ای که موجد تعهدی از این نوع است، محدودیتی را به اعمال حقوق حاکمیت دولت‌های عضو وارد می آورد. (PCIJ, 1923: 25) دیوان در قضیه سکوهای نفتی^۱ نیز بر خلاف نظر آمریکا با تفسیر مضیق، با استناد به پاراگراف ج از بند ۳ ماده ۳۱

۱. وجوه اشتراک نگرش دیوان در این دو رأی به مسأله مفهوم منافع ملی حیاتی و حق دولت‌ها در حمایت از این منافع، به زمینه آن یعنی توسل به زور باز می گردد. در قضیه سکوهای نفتی، این دومین باری است که دیوان به طور جامع در ارزیابی توسل به زور، به منافع ملی حیاتی دولت‌ها پرداخته است.

کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹، تصریح می‌نماید یک معاهده باید با در نظر گرفتن هرگونه قاعده حقوق بین‌الملل که در روابط فی‌مابین طرف‌های معاهده قابل اطلاق باشد تفسیر شود و نباید ماده ۲۰ معاهده ۱۹۵۵ به صورت کاملاً مستقل و جدای از سایر قواعد حقوق بین‌الملل در ارتباط با استفاده از زور مقرر در منشور و سایر قواعد حقوق بین‌الملل خصوصاً ماده ۳۱ کنوانسیون وین تفسیر شود. (Oil Platforms Case, op.cit: 41-42) دیوان در قضیه مربوط به اختلاف سرزمینی لیبی علیه چاد ۳ فوریه ۱۹۹۴ نیز به تفسیر معاهدات طبق حقوق بین‌الملل عام مندرج در ماده ۳۱ کنوانسیون وین و هم‌چنین رجوع به کارهای مقدماتی معاهده و اوضاع و احوال زمان انعقاد به عنوان راه‌های مکمل تأکید می‌کند.

دیوان اعلام کرد که اقدامات انجام شده توسط آمریکا نمی‌توانسته بر وفق مقررات شرط گریز، آن‌گونه که در پرتو حقوق بین‌الملل تفسیر شده‌اند، توجیه‌پذیر باشد. بر این اساس دیوان نشان داد که وصف متخلفانه عمل ارتكابی آمریکا در قالب‌های ادعایی حقوق بین‌الملل عام (دفاع مشروع) و حقوق بین‌الملل خاص (عهدنامه مودت) زایل نشده است، و اقدامات آمریکا در پرتو اقدامات لازم برای حفظ منافع ملی قابل توجیه نیست. (Ibid)

حفاظت از منافع ملی حیاتی و امنیتی واجد شرطی است که از مصادیق نظام خاص معاذیر رافع وصف متخلفانه بین‌المللی است که دیوان در قضیه نیکاراگوئه و طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل به آن اشاره کرده است. اقدام به موجب منافع ملی حیاتی واجد مصادیقی است که یکی از موارد آن دفاع مشروع در برابر توسل به زور است. دیوان برای تفسیر ماده ۲۰ چاره‌ای جز رجوع به حقوق توسل به زور نداشت. در نهایت دیوان به این نتیجه رسید که «چون این اقدام توسل به زور بوده و نمی‌توان این اقدام را بر اساس حقوق بین‌الملل دفاع مشروع از نوع اقدامات پیش‌بینی شده محسوب کرد لذا عمل ایالات متحده آمریکا معارض با ماده ۲۰ و مغایر با حقوق بین‌الملل و اصل دفاع مشروع تلقی می‌شود».

۴. تحلیل و بررسی کارکرد منافع ملی حیاتی در حقوق بین‌الملل

تحولات بین‌المللی به ویژه در سال‌های اخیر سبب شده که امنیت و منافع از مفهومی صرفاً ملی خارج شده و بستگی کامل آن با مؤلفه‌های درون ملی تقلیل یابد. بدین سبب است که امنیت بین‌المللی نیز در رویکرد دولت‌ها موضوعیت بیشتری یافته و حتی به عنوان یکی از اجزا و عناصر اساسی تأمین امنیت و منافع ملی دولت‌ها تلقی شده است. با این حال، با توجه و استناد به ماده ۳۱ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات در خصوص اصول حاکم بر تفسیر معاهدات،

به نظر می‌رسد که معنای عادی منافع ملی حیاتی دولت‌ها در سیاق عبارات معاهدات مودت بین ایران و آمریکا و همچنین نیکاراگوئه و آمریکا، آن دسته از اولویت‌ها، آرمان‌ها و اهداف عالی‌ای است که یک دولت به عنوان لوازم بقای دولت، ملت و روند بهینه زیست ملی تلقی می‌کند، به گونه‌ای که اگر مطابق با صلح و امنیت بین‌المللی نیستند حداقل با آن سازگار نباشند. معاهدات مودت حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها را متعاقب حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی پیش‌بینی کرده‌اند. از این رو، این منافع اساساً مبتنی بر منفعت امنیتی دولت‌ها و نه نفع و امنیت بین‌المللی است.

این منافع با امنیت یک دولت در ارتباط عمیق بوده و با وجود اهمیت روز افزون امنیت نظامی، باید آن را فراتر از توانمندی حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دانسته و به امنیت اجتماعی، اقتصادی و ... نیز تسری داد. این ارزش‌ها و منافع گستره‌ای عام دارند و همین امر دامنه حق دولت‌ها در حمایت از منافع ملی حیاتی خود را افزایش خواهد داد. هر چند محتوا و مصادیق منافع ملی حیاتی دولت‌ها از پاره‌ای جهات اشتراک داشته، اما گستره دقیق آن نسبی بوده و نمی‌توان در این خصوص حکمی عام، مطلق و دائمی ارائه نمود.

به نظر دیوان اقدام ضروری برای حمایت از منافع ملی یک دولت، در صورتی محقق می‌شود که اولاً محرز شود که خطری علیه منافع ملی به وقوع پیوسته و اقدامات انجام شده در جهت حمایت از این منافع نه تنها مفید بلکه، لازم بوده است. (Nicaragua case, op cit: 141) تشخیص منافع ملی و خطر ایجاد شده علیه آن، تابع زمان اتخاذ اقدامات حمایتی آن دولت است و به قبل از آن تسری نمی‌یابد.

ایالات متحده منافع ملی حیاتی را از یک سو به مثابه مانعی برای رسیدگی دیوان و از سوی دیگر به عنوان توجیهی برای نقض معاهده می‌دانست. ایالات متحده در مرحله رسیدگی دیوان به صلاحیت خود با استناد به تجاری بودن عهدنامه مودت اعلام کرد که دیوان نباید قابل استماع بودن دعوی را بپذیرد و از این رو، بند (د) ماده ۲۰ مانع از صلاحیت دیوان در رسیدگی خواهد بود، چرا که عهدنامه مودت نمی‌تواند شامل اختلافات ناشی از درگیری‌های مسلحانه یا توسل به زور و دفاع مشروع باشد، با توجه به اینکه عمل حین درگیری مسلحانه و در مقام دفاع مشروع رخ داده امکان حل و فصل قضایی موضوع منتفی است و باید از طریق سیاسی و شورای امنیت و در پرتو ماده ۵۱ منشور ملل متحد رسیدگی و حل شود.

دیوان در رأی ۱۲ دسامبر ۱۹۹۶ ضمن اعلام صلاحیت خود با اشاره به قضیه نیکاراگوئه که حاوی قیدی مشابه مقرر ماده ۲۰ عهدنامه مودت ۱۹۵۵ بود اعلام داشت، مقرر مذکور صرفاً

می‌تواند مبنایی برای دفاع دولت در مرحله رسیدگی ماهوی باشد. (Case Concerning Oil Platforms, 1996: 18-21) به این ترتیب، استدلال آمریکا در توجیه این کارکرد برای این بند در دیوان پذیرفته نشد. در دعوای نیکارگونه نیز آمریکا همین رویه را در دفاع پیش گرفت اما دیوان نپذیرفت. بنابراین بند ۱ (د) ماده ۲۰ عهدنامه مودت ناظر بر قابلیت اعمال عهدنامه در قضیه‌ای ترافیعی نیست، (Oil Platforms Case, op cit: 33) بلکه ناظر بر اثر وقایع صورت گرفته به موجب آن مقرر بر تفسیر و اجرای سایر مقررات عهدنامه و مسئولیت دولتی است که اقداماتی به موجب آن به عمل آورده است. ایالات متحده هم‌چنین در دعوی متقابل از دیوان درخواست کرد که اقدام ایران در حمله به کشتی‌ها با مین‌گذاری و حمله موشکی و توسل به نیروی نظامی نقض ماده (۱) ۱۰ معاهده دوستی و هم‌چنین نقض رابطه تجاری و دریانوردی بین دو قلمرو شده است. (Judgment, op cit: 111) در این خصوص، دیوان با مقدم داشتن دفاعیه ایالات متحده یعنی حمایت از منافع ملی حیاتی و امنیتی این کشور و تفسیر آن در پرتو حقوق حاکم بر دفاع مشروع، به این نتیجه رسید که چون شرایط دفاع مشروع طبق حقوق بین‌الملل در این اقدامات رعایت نشده و ایالات متحده بدون در نظر گرفتن قواعد حقوق بین‌الملل در استفاده قانونی و مشروع از زور به اقدام علیه سکوها اقدام نموده، (Ibid) در نتیجه نمی‌توان آن را در قالب دفاع مشروع یا بند (د) ماده ۲۰ توجیه نمود. بدین ترتیب، دیوان کارکرد مورد انتظار ایالات متحده از حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها را نپذیرفت.

در این موارد، منافع ملی حیاتی ایران نیز مطرح بوده و بسیار بیشتر از منافع آمریکا در اثر جنگ و حمله به سکوهای نفتی در خطر بوده و صدمه دیده است. بهره‌برداری از میادین نفتی در خلیج فارس و انتقال امن آنها در راستای انجام اقدامات صادراتی که متکی به دریا است، برای ایران حیاتی بوده است. (Replay and Defence to Counter-Claim, op cit: 167)

ایالات متحده، جریان آزاد تجارت دریایی را به عنوان یکی از منافع ملی حیاتی خود تلقی کرد (US Counter-Claim) که به دلیل اقدام نظامی ادعایی سکوهای نفتی، حمله نظامی به این سکوها را در مغایرت با معاهده مودت دانست. به نظر ایران با اینکه این منفعت برای آمریکا وجود داشته (Replay and Defence to Counter-Claim, op.cit: 167) اما اولاً هرگز چنین منفعتی اساسی نبوده است، چرا که جنگ تحمیلی سبب ناامن شدن منطقه خلیج فارس گردیده و در این خصوص عراق بیش از ایران مسئول این وضع بود. ایالات متحده نه تنها در برابر اقدامات عراق از خود واکنشی نشان نداد بلکه از آن نیز حمایت کرد. بنابراین، منافع ملی حیاتی در این خصوص وجود نداشته است. (Ibid: 172) ثانیاً این ناامنی نه تنها فراروی

آمریکا بلکه فراروی بسیاری از دیگر کشورها قرار داشت. این در حالی بود که هیچ کشور دیگری این وضع را سبب مشروعیت دادن به انجام اقدامات نظامی و توسل گسترده به زور علیه ایران تشخیص نداد و حتی شورای امنیت نیز در این خصوص چنین نظری نداشت. (Ibid: 171). ایران در نهایت خود نیز در مسیر بهره‌گیری از بند (د) ماده ۲۰ به عنوان یک دفاع در برابر دعوی متقابل، حرکت کرد و اعلام نمود که اگر دیوان وجود منافع ملی حیاتی آمریکا را به عنوان یکی از استثنای معاهده و توجیهی برای عدول از معاهده و اصول حقوق بین‌الملل توسل به زور تشخیص دهد، جمهوری اسلامی ایران نیز حق استناد به همین منافع را در خصوص قضیه مطروحه نزد دیوان، برای خود محفوظ می‌دارد. (Ibid: 225)

دیوان در پاراگراف ۷۸ از رأی خود اعلام کرد که اقدامات آمریکا در تخریب سکوهای نفتی ایران را نمی‌توان به عنوان تدبیری ضروری برای حمایت از منافع اساسی امنیتی ایالات متحده بر اساس بند ۱ (د) ماده ۲۰ معاهده مودت، آن گونه که در پرتو حقوق بین‌الملل توسل به زور تفسیر می‌شود توجیه کرد، چون این اقدام توسل به زور بوده و نمی‌توان این اقدام را بر اساس حقوق بین‌الملل دفاع مشروع از نوع اقدامات پیش‌بینی شده، محسوب کرد؛ پس بدین ترتیب اقدام ایالات متحده آمریکا مغایر با ماده ۲۰ و مغایر با حقوق بین‌الملل و اصل دفاع مشروع تلقی می‌شود (Oil Platforms Case, op cit: 78) و در نتیجه تلویحاً آن را به منزله استفاده غیرقانونی از زور دانست.

در قالب ماده ۲۰ عهدنامه مودت، که اشعار می‌دارد: «تعهدات دولت‌های طرفین، مانع از این نمی‌شود که اقدامات لازم را هر یک از طرفین برای حفظ منافع ملی حیاتی خود اتخاذ کنند». در پرتو نرم‌های حقوق بین‌الملل قابل تفسیر و تعبیر هستند و ایالات متحده باید ضرورت حمله به سکوهای نفتی برای حمایت از منافع ملی حیاتی خود را نیز اثبات کند. دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری همین امر را در قضیه لوتوس با لحنی مشابه بیان نموده است. دیوان با مجاز دانستن ترکیه در تعقیب کشتی فرانسوی به دلیل منفعت ملی، نگران نحوه استفاده دولت‌ها از این آزادی عمل است و اظهار داشت آزادی عمل و حاکمیت دولت‌ها در مواردی با قواعد و نرم‌های حقوق بین‌الملل محدود می‌شود و در این حالت از دولت‌ها می‌خواهد که از محدوده‌ای که حقوق بین‌الملل برای صلاحیتشان ترسیم کرده فراتر نرود و این امر را ناشی از حاکمیت دولت‌ها می‌داند.

۵. آموزه‌های رأی دیوان بین‌المللی دادگستری با تأکید بر حمایت از منافع ملی حیاتی فارغ از جایگاه قید حمایت از منافع ملی حیاتی در معاهدات مودت بین دولت‌ها به عنوان موضوعی که مفاد این معاهده نمی‌تواند اقدامات محدود شدن آن را محدود کند، اغلب کشورها به دفاع از منافع ملی حیاتی به عنوان یک راهبرد در سیاست خارجی و دفاعی خود متوسل می‌شوند. ایالات متحده شاید بیشترین مدعی این امر برای توجیه توسل به زور در مقاطع مختلف تاریخی بوده است. نکته اینجا است که تعبیر و تفسیر این راهبرد، تابع چه اصولی است. آیا باید آن را در پرتو نظم حقوقی ملی و مقتضیات امنیتی هر دولت مورد بازشناسی مفهومی قرار داد یا آنکه تعبیری حقوقی بین‌المللی بر گستره مفهومی و طرق حصول به این مقصود وجود دارد؟

قضاوت در ارتباط با حق توسل به زور می‌تواند با منافع ملی حیاتی و امنیتی دولت‌ها برخورد و تداخل ایجاد کند، منافع ملی دولت‌ها را تحت تأثیر قرار دهد و تعیین اینکه آیا دولت‌ها در استفاده غیرقانونی از زور و حق قانونی دفاع مشروع متعهدند، اغلب نیازمند تجزیه و تحلیل دقیق و پیچیده رفتار دولت‌هاست در حالی که شواهد مربوط متناقض، مرموز و گیج‌کننده است. (Murphy, 2005: 75)

دیوان در قضیه سکوه‌های نفتی اعلام کرد که از دستاوردهای رأی نیکاراگوئه استفاده خواهد کرد (Ibid: 21) و هم‌چنین با تفسیر سایر پرونده‌های مطرح شده در دیوان که به منافع ملی حیاتی دولت‌ها اشاره کرده، می‌توان گفت: حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها، حق بنیادین آنها در جامعه بین‌المللی متشکل از دولت‌های حاکم و برابر است. هم‌چنین اینکه وجود این حق صرفاً، به معنای آزادی عمل در کنار گذاشتن هنجارهای حقوقی بین‌المللی نیست.

۱-۵. قائل شدن حق حمایت و حفاظت از منافع ملی حیاتی برای دولت‌ها

دیوان در هیچ کدام از آرای مطرح شده که به نوعی با منافع ملی در ارتباط بوده‌اند، حق دولت‌ها در حفاظت و حمایت از منافع ملی حیاتی خود را منکر نشده و آن را فی‌نفسه با حقوق بین‌الملل مغایر ندانسته است، بلکه برخلاف این، نوع پردازش این موضوع در قضایای مطرح شده به گونه‌ای است که اساساً دیوان به صورت تلویحی وجود چنین حقی را به رسمیت شناخته و تنها نحوه استعمال و استیفای حق را در پرتو موازین و هنجارهای حقوق بین‌الملل مدنظر قرار داده است.

البته لازم به ذکر است که دیوان با توجه به دیدگاه لوتوسی مبنی بر رویکرد حاکمیت محوری در حقوق بین‌الملل و مجاز بودن اعمال دولت‌ها مگر آنکه حقوق بین‌الملل آن را منع کرده باشد، بعید به نظر می‌رسید که این چنین حقی را که در نظم حقوق بین‌الملل جدید سلب نشده ممنوع

می‌کرد و یا محدودیت‌های غیرضروری بر آن اعمال می‌کرد. در رأی نیکاراگوئه نیز دیوان تلویحاً بر رأی خود در قضیه لوتوس تأکید کرده و مقرر داشته که در صورتی می‌توان تعهد یا تکلیفی بر یک دولت بار کرد که مبنایی برای آن در حقوق بین‌الملل قراردادی یا عرفی بتوان یافت. در غیر این صورت حتی وجود تعهداتی محدود در یک معاهده را نمی‌توان به گونه‌ای موسع تفسیر کرد و آزادی عمل دولت را فراتر از آنچه معاهده مربوط پیش بینی کرده محدود نمود. (Nicaragua Case, op. cit: 127) اشتغال دیوان اعمال حقوق بین‌الملل موجود است آن گونه که هست و نه آن گونه که باید باشد.^۱ از این منظر، دیوان که مجری قواعد حقوق بین‌الملل در مقام حل و فصل دعاوی است و تنها بر مبنای رضایت دولت‌ها و در محدوده‌ای که اصحاب دعوی تعیین کرده‌اند به قضاوت می‌پردازد، ناگزیر از تن دادن به آثار اصل پیش‌تر ذکر شده در رسیدگی‌های خویش است. با توجه به آرای دیوان استناد به هر وضعیت، فعل یا ترک فعل توسط دولت‌ها در روابط بین‌الملل به استناد منافع ملی حیاتی، مجاز و مشروع است مگر در حقوق بین‌الملل بر خلاف آن به صورت صریح یا ضمنی قاعده‌ای (قراردادی، عرفی و یا اصول کلی حقوقی) وجود داشته باشد. بنابراین، می‌توان گفت که حمایت از منافع حیاتی حق دولت‌ها است ولی این حق تنها در محدوده‌ای قابل اعمال در روابط بین‌المللی است که ناقض موازین و هنجارهای شناخته شده بین‌المللی نباشد. (ICJ Rep, op. cit: 148) چنین شرطی مقتضای همکاری و زیست جمعی در جامعه بین‌المللی متشکل از دولت‌های برابر است. در صورتی که چنین هدفی بتواند به عنوان گذاری برای گریز از حقوق بین‌الملل قرار گیرد، بی‌شک بنیادهای پایداری حیات در جامعه بین‌المللی در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت.

۲-۵. دفاع مشروع مصداقی از اقدام در جهت حمایت از منافع ملی حیاتی

مسئله توسل به اقدامات دفاعی در مقابل تجاوز مسلحانه، به خصوص در حقوق بین‌الملل معاصر دارای اهمیت خاصی است و به عنوان امتیازی متصل به حاکمیت دولت است. از آنجا که دولت‌های خواننده در پرونده‌هایی که به نوعی با مسئله منافع ملی حیاتی در ارتباط بوده‌اند، برای توجیه توسل به زور خود به دفاع مشروع استناد کرده‌اند، دیوان در آرای خود به رابطه دفاع مشروع با اقدامات ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی توجه کرده است. به نظر دیوان، حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها مفهومی گسترده‌تر داشته و دفاع از خود (فردی و جمعی)، یکی از مصادیق اقدامات ضروری برای حمایت از این منافع خواهد بود،

1. Dissenting Opinion of Judge Higgins, Advisory Opinion of 8 July 1996.

(Ibid: 117) با این حال، مفهوم منافع ملی حیاتی را فراتر از مفهوم حمله مسلحانه در قالب دفاع مشروع دانست. به نظر دیوان، انکار اینکه دفاع مشروع در برابر یک حمله مسلحانه معادل تدابیر ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی است، دشوار است. (Ibid)

دیوان دامنه منافع ملی در رویه دولت‌ها را تأیید نموده بدون آنکه خود در مقام تعیین این دامنه برآید. از نظر دیوان، حمایت از منافع ملی حیاتی می‌تواند از طریق دفاع از خود صورت پذیرد. (Oil Platform Case, op. cit: 23) اما تا حدودی که این مفهوم با ضرورت و تناسب در حقوق توسل به زور تلاقی یابد، نظر نهایی در خصوص مشروعیت حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها را مراجع قضایی بین‌المللی که اختلافات ناظر بر این موضوع به آنها ارجاع خواهد شد، صادر خواهند کرد. (Ibid: 24)

دیوان به درستی گفته است که مفهوم اقدامات ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی مطلق است و اقدامات مبتنی بر استفاده از زور را نیز شامل می‌شود. (سیفی، ۱۳۸۲: ۶۰) دیوان در رأی ۲۰۰۵ کنگو علیه اوگاندا، ادعاهای اوگاندا مبنی بر اینکه اعمال انجام شده از اوایل آگوست ۱۹۹۸ تا جولای ۱۹۹۹ در راستای دفاع مشروع انجام شده، را قابل توجیه ندانست، چرا که اوگاندا حاکمیت و تمامیت سرزمینی کنگو را نقض نموده است و اعمال آنها مداخله در صلاحیت ملی کنگو شمرده می‌شود.^۱ این امر نقض شدید ممنوعیت توسل به زور در بند ۲ ماده ۴ منشور می‌باشد. (ICJ Rep.1994: 11) ایالات متحده با آگاهی از احتمال ارتباط منافع ملی حیاتی و دفاع مشروع می‌خواست مانع از آن گردد که مفاهیم دفاع مشروع و اقدام ضروری برای حفاظت از منافع ملی حیاتی در این قضیه وحدت معنی یافته و احراز ضرورت اقدام اخیر متضمن رسیدگی به مشروعیت استفاده از زور از سوی ایالات متحده به عنوان دفاع مشروع به موجب حقوق بین‌الملل عام می‌شد، بلکه تصمیم دیوان دایر بر فقدان مشروعیت حملات اخیر به موجب حقوق بین‌الملل عام متضمن نادرستی اقدام آمریکا از نقطه نظر بند ۱ (د) ماده ۲۰ معاهده مودت نیز بود. دیوان استدلال ایالات متحده را نپذیرفت و بر ارتباط بین مفهوم اقدامات ضروری برای حفاظت از منافع ملی حیاتی و مقوله استفاده از زور در حقوق بین‌الملل عام پای فشرد.

۱. دیوان همچنین در قضیه مربوط به اختلاف سرزمینی لیبی و چاد، ۳ فوریه ۱۹۹۴، اظهار داشت که در اختلاف سرزمینی دو دولت که هر کدام به دنبال منافع ملی خود هستند باید با عدم توسل به زور یا تهدید در روابط دو طرف و همچنین با احترام به حاکمیت ملی، تمامیت سرزمینی و عدم مداخله در موضوعات داخلی به طور صلح آمیز حل و فصل شود.

Case Concerning the Territorial Dispute (Libyan Arab Jamahiriya v. Chad), Judgment of 3 February 1994, P.11.

دیوان با اعلام اینکه تدابیر ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها با مسئله اعتبار آنها به عنوان اقدامات دفاع مشروع هم‌پوشانی دارند، یکباره اقدامات ضروری را با اصل عرفی ضرورت در دفاع از خود یکسان انگاشت (Nicaragua case, op. Cit: 103) و بدین ترتیب آنها را به یک سبک مورد تفسیر قرار داد. این امر در لوایح ایران نیز به همین ترتیب مطرح شده بود. (Replay and Defence to Counter-Claim, op. cit: 160)

استحقاق توسل به دفاع مشروع مقرر در ماده ۵۱ منشور، تابع شرایط ضرورت و تناسب است، دیوان در پاراگراف ۱۸۷ رأی نیکاراگوئه و پاراگراف ۴۱ رأی مشورتی ۱۹۹۶ اعلام می‌کند که این یک قاعده خاص است که به موجب آن، دفاع مشروع تنها اقداماتی را تضمین خواهد کرد که متناسب با حمله مسلحانه بوده و به منظور پاسخگویی به آن ضروری باشند، قاعده‌ای که در حقوق بین‌الملل عرفی مسلم و مستقر شده است. دیوان پس از ارزیابی فعالیت آمریکا در نیکاراگوئه در ارتباط با معیارهای ضرورت و تناسب (Ibid: 24)^۱ نمی‌تواند رأی دهد که فعالیت‌های مزبور با رعایت شرط ضرورت صورت گرفته باشد.

شرایط دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل، یعنی اصول «ضرورت و تناسب» در بند ۱۴۷ قضیه فعالیت‌های مسلحانه کنگو علیه اوگاندا^۲، نیز ذکر شده است. (ICJ Rep, op. cit: 147) دولت اوگاندا، اظهار داشت که در سپتامبر ۱۹۹۸، وضعیت امنیتی کشور دفاع‌ناپذیر بود چرا که نیروهای جمهوری دموکراتیک کنگو و سودان در شرق کنگو آماده حمله به اوگاندا بودند، اوگاندا اعلام کرد که در پاسخ به این تهدید بزرگ، و در اعمال قانونی حق حاکمیت دفاع مشروع تصمیم به تقویت نیروهای خود نموده است. (Ibid: 39) اوگاندا هم‌چنین اظهار داشت ماهیت و میزان پشتیبانی نظامی برای نیروهای شورشی در اوگاندا محدود به نیاز برای دفاع مشروع بوده است نه برای سرنگونی و فتح قلمرو کنگو. (Ibid: 41) بنابراین عملیات‌های نظامی می‌تواند توسط حق ذاتی دفاع مشروع توجیه شود. (Ibid: 108) اما دیوان اظهار داشت، هیچ سند قابل توجیهی توسط اوگاندا ارائه نشده است که حملات مستقیم یا غیرمستقیم نیروهای کنگو را به اثبات برساند (Ibid: 146) و شرایط ضرورت و تناسب مقرر برای توسل به حق ذاتی دفاع مشروع توسط نیروهای نظامی اوگاندا رعایت نشده است، (Ibid: 146) بنابراین، اهداف عملیات‌های اوگاندا با مفهوم دفاع مشروع شناخته شده در حقوق بین‌الملل سازگاری ندارد. (Ibid: 119) دیوان در این قضیه اظهار داشت که ماده ۵۱ منشور توسل به زور را در موقع دفاع

۱. در رأی نیکاراگوئه دیوان به صراحت به بحث عرفی بودن ضرورت و تناسب و کامل نبودن ماده ۵۱ منشور اشاره نموده است. Ibid, Para.176, P.103.

مشروع فقط در چارچوب محدودیت‌های مقرر توجیه می‌کند. این امر به دولت‌ها اجازه توسل به زور برای حفاظت و حمایت از منافع ملی و امنیتی را فراتر از موارد مقرر نمی‌دهد (Ibid:148) و تأکید نمود وقایع حاکی از آن است که توسل به زور در مقام دفاع مشروع به وسیله اوگاندا برای دستیابی به اهدافش قابل توجیه نیست.

حق توسل به دفاع مشروع در قضیه نیکاراگوئه به طور کلی از پرونده‌های پیشین دیوان محدودتر شده و دامنه و شمول آن کمتر شده است. یعنی به گونه‌ای این اصطلاح توسط دیوان فلج شده است و می‌توان گفت که در این قضیه یک ضربه قابل توجهی برای معیوب کردن حق دفاع مشروع وارد شده است. جایی که توسل یک‌جانبه به زور در دفاع مشروع غیرقانونی و حتی در جایی که اقدامات متقابل با زور همراه باشد نیز غیرقانونی است (Hargrove: 141-142).

به نظر می‌رسد بین تدابیر ضروری برای حفاظت از منافع ملی حیاتی و آنچه اصول ضرورت و تناسب حاکم بر دفاع مشروع نامیده می‌شود ترادف وجود ندارد. دیوان اقدامات ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها را موسع‌تر از دفاع مشروع محسوب کرده است. (Ibid: 224. Oil Platform Case, op. cit: 23) به نظر می‌رسد که حمایت از منافع ملی حیاتی، مفهومی مستقل از دفاع مشروع دارد و دیوان در تفسیر این مفهوم می‌بایست آن را مستقل از اصول و شرایط دفاع مشروع یا فراتر از آن مورد توجه قرار می‌داد.

در رأی مشورتی دیوار حایل مسئله دفاع مشروع نیز در یکی از پاراگراف‌های آن بررسی شده است. نماینده دائم اسرائیل^۱ در سازمان ملل متحد نیز با استناد به ماده ۵۱ منشور، بر حق اسرائیل در توسل به زور در قبال حملات تروریستی تأکید می‌کند. به نظر دیوان اسرائیل هیچ ادعایی در خصوص وقوع حمله مسلحانه قابل انتساب به یک دولت خارجی که علیه این رژیم واقع شده باشد، ندارد. (Murphy, 2005: 62) از سوی دیگر اسرائیل دارای کنترل مؤثر در برابر سرزمین اشغالی فلسطین بود و ساخت دیوار را به دلیل وجود تهدیدی موجه می‌داند که از داخل مناطق اشغالی سرچشمه می‌گیرد. این مسئله قابل انطباق با قطعنامه‌های ۱۳۶۸ (۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) نیست. دیوان در نهایت به این نتیجه رسید که این قضیه، با ماده ۵۱ منشور منطبق نیست. دیوان در پاراگراف ۱۳۹ رأی دیوار حائل اعلام می‌کند: حق ذاتی دولت‌ها در دفاع مشروع تنها در صورت وقوع یک حمله مسلحانه علیه یک دولت امکان پذیر خواهد بود. از پاراگراف مزبور می‌توان این نتیجه را دریافت که برای تحقق شرایط دفاع

مشروع علاوه بر وجود حمله مسلحانه، باید حمله مسلحانه متناسب به یک کشور خارجی باشد. در انتها دیوان اظهار داشت که ماده ۵۱ منشور به قضیه دیوار حائل هیچ ارتباطی ندارد (ICJ Reports, 2004: 139) و با ۱۴ رأی نتیجه گرفت که ساخت دیوار بر خلاف موازین و مقررات حقوق بین‌الملل، به ویژه حقوق بشردوستانه بین‌المللی است. (Ibid: 154)

دیوان در قضیه سلاح‌های هسته‌ای، امکان دفاع از خود با استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در شرایطی که بقای یک کشور در معرض خطر باشد سکوت اختیار کرد. بی‌شک، هر چند وظیفه دیوان قضاوت بر اساس حقوق موجود است و نه بایسته‌ها. چنین به نظر می‌رسد که دیوان طرفدار تفسیر مضیق از دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور است.

ممکن است که اقدام ضروری برای دفاع از منافع ملی حیاتی یک دولت به شکل حمله مسلحانه مندرج در ماده ۵۱ منشور محقق نشود. این امر هر چند در قالب دفاع مشروع قرار نمی‌گیرد اما این دلیلی نیست بر نبود امکان توجیه اقدامات مربوطه به عنوان حمایت از منافع ملی حیاتی مندرج در یک معاهده نیست. تفسیر دیوان، گستره اختیارات دولت‌ها را در دفاع از منافع اساسی امنیتی‌شان محدود خواهد کرد. با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت که دیوان از منافع ملی حیاتی در پرتو حقوق دفاع مشروع، حمایت نموده است.

۳-۵. لزوم استیفای حق حمایت از منافع ملی حیاتی در پرتو نظم حقوقی بین‌المللی

اگر اثرات رأی دیوان حتی به طور ناچیزی تعادل عقاید ملی و بین‌المللی در ارتباط با تعالیم و توسل به استفاده از زور بر علیه دولت‌ها را در آینده تغییر دهد، سهم و نقش بسزایی در تأیید و حمایت از ادعاهای قانونی به صورت غیرمستقیم در فرایندهای سیاسی خواهد داشت. (Falk: 112) به نظر می‌رسد که دیوان سعی کرده این مقوله را از نظم حقوقی ملی خارج ساخته و آن را بین‌المللی نماید. هر چند وجود چنین قیدی در معاهدات مودت که به بررسی دیوان انجامیده و دیوان قادر شده به تحلیل مفهوم و چشم انداز آن پردازد. اما در هر حال، نگرش و یافته‌های دیوان در این خصوص، تابعی از رویه است که حداقل خود دیوان در موارد مشابه آتی آن را دنبال خواهد کرد.

دیوان اساساً ارائه تعابیر مختلف ملی و حتی بین‌المللی از این مفهوم را منع نکرده و حتی یافته‌های خود در تعبیر آن را قاعده‌ای عرفی و عام اعلام ننموده اما به نظر می‌رسد که ابتدا و اتکای دیوان بر منع توسل به زور به عنوان یکی از قواعد عرفی (Nicaragua Case, op. Cit: 247) و آمره‌ای که مسیر اقدامات دولت‌ها در حمایت از این منافع ملی حیاتی را تعیین خواهد کرد،

این نتیجه عام و عرفی را حاصل کرده که اقدامات دولت‌ها در حمایت از منافع ملی حیاتی خود باید در پرتو حقوق بین‌الملل بوده و یا با قواعد آن ناسازگار نباشد. از این منظر با توجه به ممنوعیت عرفی و مسلم توسل به زور جز در حالت دفاع مشروع و اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت، تعبیر نظامی تهاجمی از این استراتژی یا سیاست ملی، مغایر حقوق بین‌الملل بوده و موجب مسئولیت بین‌المللی دولت مربوطه خواهد شد. دیوان در این خصوص، بر لزوم سازش حاکمیت و منافع ملی دولت‌ها با منافع جامعه بین‌المللی توجه نموده است. (پیشین: ۱۲۱)

دیوان همان‌طور که در قضیه کورفو از سوء استفاده دولت‌ها از حق خودیاری در مفهوم مسلحانه آن ابراز نگرانی کرد و بر همین اساس آن را محکوم نمود، (Corfu Channel Case, 1949: 35) در رأی سکوهای نفتی و نیکاراگوئه نیز حمایت از منافع ملی حیاتی دولت‌ها را حتی آنگاه که در یک معاهده پیش‌بینی می‌شود، به منزله توجیهی برای توسل به زور بر خلاف اصول حقوق بین‌الملل نپذیرفت. از این رهگذر دیوان در رأی سکوهای نفتی مسلماً بر خلاف رأی نیکاراگوئه رویه‌ای را بنیان نهاد که توجیه هر عمل نظامی به عنوان اقداماتی از نوع معنایی که در ماده ۲۰ معاهده دوستی ۱۹۵۵ آمده وابسته و ملزوم است به وقوع حمله مسلحانه، که به دولت اجازه حق توسل به دفاع مشروع را می‌دهد. این فرمولی که دیوان در قضیه سکوهای نفتی بکار برد به این مفهوم اشاره می‌کند که برای ادعاهای آینده حق دفاع مشروع پیشگیرانه و بازدارنده، حمله مسلحانه پیش شرط و شرط لازم است. هر چند که در این قضیه دیوان با مسئله دفاع مشروع پیشگیرانه یا بازدارنده مواجه نبوده است. (Caron, 2004: 558)

۴-۵. عدم پذیرش توسل به منافع ملی حیاتی در موقع نقض حاکمیت سرزمینی

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه تنگه کورفو انگلستان علیه آلبانی ۱۹۴۹، به عنوان اولین دعوی ارجاع شده به آن، می‌بایست در مورد مفهومی بنیادین در حقوق بین‌الملل، یعنی مفهوم حاکمیت ملی و سرزمینی اظهار نظر کند. از همان ابتدا دیوان اعلام می‌کند که احترام به حاکمیت سرزمینی یکی از پایه‌های اساسی روابط بین‌الملل است. (The Corfu Channel Case, 1949: 4 and 35) هم‌چنین دیوان ضمن قبول قصور دولت آلبانی، ملاحظه می‌کند که نیروی دریایی انگلستان با مین روبی تنگه کورفو، به حاکمیت آلبانی تجاوز کرده است. در این قضیه هر چند دیوان بر انحصاری بودن حاکمیت تأکید دارد. اما این حاکمیت، با برخی اصول کلی حقوقی ناشی از ملاحظات انسان دوستانه، محدود می‌شود. دیوان در مورد سؤال آلبانی مبنی بر اینکه اقدامات نیروی دریایی بریتانیا در آب‌های آلبانی در مین روبی تنگه کورفو در ۱۲ و ۱۳

نوامبر ۱۹۴۶، حاکمیت سرزمینی و حقوق بین الملل را نقض کرده با ۱۴ رأی در برابر دو رأی اعلام داشت که بریتانیا حاکمیت آلبانی را نقض کرده است و نمی توان عملیات نیروهای بریتانیا را به منزله اعمال حق عبور بی ضرر توجیه کرد. دولت بریتانیا این عملیات را به عنوان شیوه‌ای از حمایت از خود یا خودیاری^۱ ارائه کرده، که دیوان چنین دفاعی را نمی پذیرد. با توجه به اینکه در موقعی که قضیه تنگه کورفور در دیوان مطرح شد هنوز ماده ۵۱ منشور ملل متحد یعنی دفاع مشروع جا نیافته بود دولت‌ها از راه‌های دیگری برای دفاع از منافع ملی خود توسل می جستند خودیاری یکی از این موارد بود. در مورد مفهوم خودیاری دیوان اعلام می کند میان کشورهای مستقل احترام به حاکمیت سرزمینی، مبنایی اساسی برای روابط بین الملل است و بنابراین خودیاری مورد استناد بریتانیا را نمی پذیرد. بنابراین دیوان به منظور تضمین احترام به حقوق بین الملل، که خود رکن آن می باشد اعلام می کند که عمل نیروی دریایی بریتانیا نقض حاکمیت آلبانی بود. (بیگدلی، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۴)

دیوان هم چنین در قضیه کنگو علیه اوگاندا و نیکاراگوئه با توجه به بند ۴ ماده ۲ منشور اعلام کرد که دولت‌ها در روابط بین الملل از تهدید یا استفاده از زور علیه استقلال، حاکمیت ارضی و سیاسی یک دولت ممنوعند و دیگر اعمالی که مخالف با اهداف منشور سازمان ملل است خودداری کنند. به طور مشابه، ماده ۱۸ سازمان کشورهای آمریکایی مقرر می دارد: هیچ دولتی و یا گروهی از دولت‌ها حق دخالت به طور مستقیم یا حتی غیرمستقیم، برای هر دلیلی که باشد، در موضوعات داخلی یا خارجی دیگر دولت‌ها را ندارد. مطالب ذکر شده نه تنها با توسل به نیروی نظامی بلکه در دیگر شکل‌های مداخله و یا تلاش برای تهدید علیه مسائل داخل در صلاحیت داخلی دولت‌ها یا علیه عناصر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غیرقانونی و نامشروع است. عناصر اجبار و زور در مداخلات ممنوع شده در هر مورد واضح و مبرهن است، استفاده از زور چه به صورت مستقیم و با توسل به نیروی نظامی و چه به صورت غیر مستقیم یعنی با کمک به شورشیان و مخالفان رژیم و تروریست‌ها برای براندازی حکومت در قلمرو دولت دیگر مصداق مداخلات ممنوع شده و غیرمشروع است. (Nicaragua Case, op. cit: 205)

۵-۵. حق دولت به ادامه حیات و دفاع از خود در موقع به خطر افتادن منافع ملی حیاتی دیوان در نظریه مشورتی قانونی بودن تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای ۸ ژوئیه ۱۹۶۶، اعلام می کند که تهدید یا توسل به زور با سلاح‌های هسته‌ای که مغایر بند ۲ ماده ۴ منشور ملل متحد باشد و

تواند کلیه شرایط ماده ۵۱ را رعایت نماید، غیر قانونی و نامشروع است^۱ (Nicaragua case, 1986: 94) و باید با ضوابط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در درگیری‌های مسلحانه سازگار باشد، (ICJ Rep: 1996:22) به ویژه با اصول و قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه و نیز تعهدات خاص مقرر در معاهدات و سایر الزاماتی که صریحاً به سلاح‌های هسته‌ای مربوط می‌شوند. (Ibid: 105) دیوان با این اوصاف در قضیه کنگو علیه اوگاندا اظهار داشت که هر عمل نظامی اتفاق افتاده توسط نیروهای جمهوری دموکراتیک کنگو علیه اوگاندا نمی‌تواند غیر قانونی به نظر رسد، حتی می‌توان گفت این اعمال با حق ذاتی دفاع مشروع مقرر در ماده ۵۱ منشور توجیه می‌شود. (ICJ Rep, op cit: 304) بنابراین، دیوان حقوق بنیادین هر دولت برای ادامه حیات و لذا حق دفاع مشروع مطابق ماده ۵۱ منشور را به رسمیت می‌شناسد. دیوان هم‌چنین، اظهار داشت که هیچ اصل یا قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل وجود ندارد که قانونی بودن تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای یا هر سلاح دیگری را به مجوز خاصی منوط سازد.^۲ برای اینکه توسل به سلاح‌های هسته‌ای موجه تلقی شود، نه تنها وضعیت باید حاد و بحرانی باشد بلکه کلیه شرایطی که قانونی بودن اعمال حق دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل به آن بستگی دارد، از جمله شرط تناسب و ضرورت باید رعایت شود. از این رو، شاخص احراز اینکه موردی معین از تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند مشروع باشد، کاملاً محدود و مضیق است.

بسیاری از دولت‌ها با استناد به دکترین و عمل بازدارندگی استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را قانونی و مشروع می‌دانند و همیشه حق استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را برای خود بر علیه حمله مسلحانه هنگام به خطر افتادن منافع ملی حیاتی و امنیتی، محفوظ می‌دارند. (Bekker, 1997: 129) دیوان با نگاهی کلی به وضعیت کنونی حقوق بین‌الملل و با توجه به اختلاف نظر شدید در جامعه جهانی در مورد توسل غیرمستقیم به سلاح‌های هسته‌ای، هم‌چنین با بررسی بعضی از قطعنامه‌های مجمع عمومی در رابطه با سلاح‌های هسته‌ای، که آیا دلالت بر وجود ممنوعیت عرفی توسل به سلاح‌های هسته‌ای است (علی‌رغم نگرانی عمیق در ارتباط با مشکلات سلاح‌های هسته‌ای و علی‌رغم علاقه آشکار گروهی عظیمی از جامعه بین‌المللی برای ممنوعیت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای و برداشتن یک گام قابل توجه به جلو در جاده تکامل خلع سلاح کامل هسته‌ای)

۱. همانطور که دیوان در قضیه نیکاراگوئه اعلام نمود: این یک قاعده خاص است که به موجب آن، دفاع مشروع تنها اقداماتی را تضمین خواهد کرد که متناسب با حمله مسلحانه بوده و به منظور پاسخگویی به آن ضروری باشند، قاعده ای که در حقوق بین‌الملل عرفی مسلم و مستقر شده است.

۲. قواعد ناظر بر قانونی بودن یا نبودن سلاح‌های هسته‌ای بندهای ۷۳-۴۹.

(Nicaragua case, 1986: 94) به این نتیجه می‌رسد نه در حقوق بین‌الملل عرفی و نه حتی در حقوق بین‌الملل معاهدات نمی‌تواند به طور قطع و یقین به مشروعیت یا نامشروع بودن استفاده از سلاح هسته‌ای توسط دولتی در شرایط حاد دفاع از خود، که در اصل ادامه حیات و بقای آن کشور زیر سؤال و در معرض خطر باشد، حکم کند (Nuclear Weapons, op. cit:105)، دیوان در این مورد (ممنوعیت توسل به سلاح‌های هسته‌ای در شرایط به خطر افتادن منافع ملی حیاتی) به جای گام برداشتن به جلو، یک پله سقوط می‌کند.^۱

ریچارد فالک در تفسیر رأی دیوان اعلام می‌کند که: مهمترین بخش رأی مشورتی دیوان که باعث تعجب و حیرت همه کسانی که نتیجه رأی را پیش‌بینی کرده بودند، مسئله مشروعیت بود که باعث ایجاد دکترین جدید در این حوزه شد. با این تصمیم، دیوان تهدید یا استفاده از سلاح هسته‌ای را در حقوق بین‌الملل ممنوع می‌داند مشروط به استثنای احتمالی برای تکیه قانونی بر چنین سلاح‌هایی، تنها در شرایط حاد دفاع مشروع، زمانی که حیات و بقاء یک دولت در خطر است. (Falk, op. cit: 64)

واضح به نظر می‌رسد که دولت‌های مدعی می‌توانند به طور قانونی از سلاح‌های هسته‌ای فقط در وضعیت دفاع مشروع (خصوصاً دفاع مشروع جمعی)، آن هم فقط در وضعیت بحرانی که حیات دولت در حال تهدید و خطر است، استفاده کنند. این امر به عنوان یک راه‌گریز و روزنه ممکن برای دولت‌های مدعی به حساب می‌آید. با تعبیر موشکافانه‌تر، حق قانونی قابل تصور به تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در دفاع از خود به نظر می‌رسد به طور ضمنی در تصمیم دیوان که این چنین حقی (در شرایط خیلی حاد و بحرانی که بقای دولت در خطر است) را محدود می‌کند پذیرفته شده است (Nuclear Weapons, Op. cit.: 97, Falk op. cit. 68)

دیوان وقتی به منافع ملی حیاتی کشورها می‌رسد، پیشرفت حقوقی قرن بیستم را کنار می‌گذارد و بر مقررات منشور ملل متحد که خود رکن قضایی اصلی آن است، توجهی نمی‌کند و در عباراتی قویاً حاکی از واقع‌گرایی سیاسی^۲ دیدگاه خود را در مورد مهمترین مقررات حقوق بین‌الملل نوین ابراز می‌کند. وقتی که آثار شناخته شده سلاح هسته‌ای مدنظر قرار می‌گیرد، در غیرقانونی بودن

۱. به عقیده ریچارد فالک دیوان در این قضیه یک گام بلندی به جلو در ارتباط با روشن نمودن دکترین برداشته است و این فرایند بوسیله دیوان عمدتاً در یک مسیر مفید و کارآمد مطرح و ادامه خواهد یافت، تصمیم دیوان در این قضیه یک نقطه عطف به شمار می‌رود. ر.ک

Falk, Richard, "Nuclear Weapons, International law and the World Court: A Historic Encounter", AJIL, Vol. 91, No.1, 1997, P.75.

2. Real Politic

آنها تردیدی باقی نمی ماند؛ در هر شرایط حداقل به تخلف از اصول و قواعد حقوق بین الملل منجر خواهد شد و از این رو، غیر قانونی است.

به نظر قاضی ویرمانتری هیچ سیستم حقوقی قابل اتکایی وجود ندارد که قاعده‌ای داشته باشد و اقدامی را موجه و مشروع قلمداد کند که می تواند به تخریب کلی تمدنی که آن سیستم بخشی از آن است را تشکیل می دهد، منجر شود. و این نظریه را با رجوع به مانیفست راسل انیشتن^۱ مبنی بر اینکه «انسانیت خود را به یاد داشته باش و بقیه را فراموش کن»^۲ که بدون آن، خطر مرگ جهان مطرح می شود، نتیجه گیری می کند. (بیگدلی، پیشین: ۳۸۰)

۵-۶. برتری اصول حقوق بشر و بشردوستانه بر منافع ملی حیاتی دولت‌ها

دیوان دائمی بین المللی دادگستری در قضیه لوتوس^۳، ۱۹۲۷، بینشی را در تفسیر جایگاه اصل حاکمیت دولت‌ها در نظم حقوقی بین المللی ارائه نمود که با توجه به اهمیت آن می توان بدان رویکرد لوتوسی به حاکمیت دولت‌ها اطلاق کرد. بر این اساس جز در مواردی که حقوق بین الملل مقرر نموده باشد، هیچ گونه محدودیتی را نمی توان بر استقلال و آزادی عمل دولت‌ها فرض نمود. فرض جواز متکی به اصل حاکمیت دولت‌ها در تقابل با اصل محدود بودن ابزارهای جنگی در منازعات مسلحانه قرار می گیرد، این تقابل انعکاس تقابل امنیت بشریت با امنیت ملی دولت‌های حاکم است و به تعبیری دیگر، اصطکاک ضروریات بشردوستانه (انسان یا بشر) با ضروریات نظامی (دولت‌ها) را به تصویر می کشد.

در این میان این سؤال مطرح می شود که حقوق بین الملل ساخته و پرداخته دولت‌ها، از میان بشریت و منافع ملی حیاتی دولت‌ها، کدامیک را تقدم می بخشد؟

با توجه به برداشت لوتوسی از نظم حقوقی و هم چنین بند ۱۰۵ رأی مشورتی ۱۹۹۶، دیوان به اصل حاکمیت و منافع ملی دولت‌ها بازگشت نموده و اعلام کرده که حقوق بین الملل موجود کاربرد سلاح‌های هسته‌ای را در مقام دفاع مشروع صراحتاً مجاز ندانسته، اما ممنوعیت صریحی را نیز بر آن پیش بینی نکرده است. چون اصل بر جواز است بنابراین، دیدگاه لوتوسی دیوان به مشروعیت کاربرد سلاح‌های هسته‌ای در دفاع از خود خواهد انجامید. با این حال نباید این بند از رأی دیوان را جداگانه و بدون توجه به سایر اجزای رأی تفسیر نمود. دیوان خود به صراحت در بند ۳۹ رأی مشورتی ۱۹۹۶ اعلام می کند: «سلاحی را که فی نفسه بر اساس معاهده یا عرف نامشروع است،

1. Russell- Einstein Manifesto
2. Remember your humanity and forget the rest
3. PCIJ, The S.S Lotus (France v. Turkey), 1927.

نمی‌توان به این دلیل که استفاده از آن در راستای هدفی مشروع مندرج در منشور است، مشروعیت بخشید.» در واقع هدف نمی‌تواند وسیله را توجیه نماید. این انتقاد بر دیوان وارد است که ادامه یافتن رویکرد لوتوسی در این بخش، سبب می‌شود که با افزایش توان مخرب سلاح هسته‌ای در جهان، ضریب آسیب‌پذیری صلح و امنیت بین‌المللی بسیار افزایش یابد.

دولت محوری جامعه بین‌المللی کنونی الزاماً با حاکمیت محوری کامل دولت‌ها در همه زمینه‌ها و عرصه‌های روابط بین‌المللی همراه نمی‌باشد. حقوق بشردوستانه از جمله زمینه‌هایی است که مسیر توسعه حقوق بین‌الملل نه بر پاشنه حاکمیت دولت، بلکه بر اساس ارتقای احترام به بشریت استوار است و طبیعی است که ارتقای وضعیت بشر در منازعاتی که اغلب دولت‌ها سازمان‌دهنده آن هستند، از طریق کاهش دامنه حاکمیت آنها محقق خواهد شد. دکترین نیز بر قابل اعمال نبودن رویکرد لوتوسی به حقوق بشر و بشردوستانه البته به صورت آرام دلالت دارد. به عقیده پروفیسور گرین وود در حقوق بشر و بشردوستانه کسی نمی‌تواند بگوید هر آنچه صراحتاً در معاهده یا عرف منع نشده است، مجاز است زیرا اصل بشریت و ندهای وجدان عمومی، عناصر حقوقی و قانونی هستند که مانع از چنین فرضی می‌شوند، شرط مارتنز‌گویای عدم کاربرد تفسیر و برداشت لوتوسی در حوزه حقوق بشردوستانه است. بنابراین، در حوزه مخاصمات مسلحانه، اصل بر ممنوعیت و نه وجود حق است.

دفاع از منافع ملی حیاتی و امنیتی را نمی‌توان خالق وضعیتی دانست که دولت‌ها خود را از پایبندی به هنجارهای نقض‌ناشدنی حقوق بین‌الملل بشردوستانه مبرا بدانند. بدون تردید، نسنجیده است که اولویتی بالاتر برای بقای یک کشور در برابر بقای خود بشریت قائل شویم. یافته‌های هنجاری مندرج در رأی دیوان را می‌توان به عنوان گامی به جلو در فرایند تاریخی وضع محدودیت‌های حقوقی در حقوق بشردوستانه و در تأیید اینکه سلاح‌های هسته‌ای و حتی دفاع از منافع ملی حیاتی و امنیتی تابع و مشمول حقوق بین‌الملل و حاکمیت قانون هستند، تلقی و تعبیر نمود.

۷-۵. شاخص‌های منافع ملی حیاتی از منظر دیوان

امروزه با حدود ۲۰۰ دولت در دنیا که هر کدام منافع ملی خاص خود را دارا هستند، تعریف منافع ملی حائز اهمیت است. به نظر بعضی از افراد، دولت‌ها در طول تکامل اقتداری بالاتر از خود را نمی‌پذیرند، واضح است کشورها تعیین می‌کنند که چه منافع دارند و چگونه می‌توانند به آنها برسند. (Boucobza, 2005: 484) به دلیل وابستگی کشورها به منافع ملی حیاتی، هر کشوری با عینک

منافع ملی به مسئله نگاه می‌کند.^۱ بدیهی است که این موضوع رسیدن به توافق در موضوعات بین‌المللی را با مشکل جدی مواجه می‌کند، حتی به نوعی می‌توان گفت کشورها حاضرند برای تحصیل منافع ملی بیشتر، از رعایت معیارها و استانداردهای بین‌المللی در زمینه‌های گوناگون از جمله محیط زیست و حقوق بشر سرپیچی کنند، و در عمل نمی‌توان حد و مرزی برای تبیین منافع ملی در نظر گرفت.

رویه دولت‌ها نشان می‌دهد که هر دولت با توجه به نگرش متفاوتی که نسبت به منافع ملی خود داشته، نه تنها تعبیری متفاوت از سایر دولت‌ها اختیار کرده بلکه در گذر زمان نیز خود به تعبیری گوناگون دست یازیده، بدون آنکه اساساً در این خصوص چندان محدودیتی را احساس نمایند.^۲ از این رو، همین تعابیر متفاوت دولت‌ها است که در قضایای مطروحه در دیوان نیز به عنوان عامل بروز اختلاف بین‌المللی نمودار شده، چرا که دولت‌ها اقدامات خود را به عنوان دفاع از منافع ملی حیاتی خود توجیه نموده ولی دولت‌های زیان دیده چنین برداشتی را که سبب تحمیل خسارت شده فراتر از دفاع از منافع ملی بلکه نوعی تخلف اساسی از قواعد حقوق بین‌الملل انگاشته‌اند.

هر چند تمامی تلاش دولت‌های خواهان در اقامه دعوی راجع به قضیه نیکاراگوئه و سکوه‌ای نفتی بر این بوده که اقدامات نظامی آمریکا را نتوان بر اساس نگرش یک‌جانبه آمریکا به منزله اقدامات ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی این کشور تلقی کرد و دیوان نیز بر همین امر صحه گذاشته است، اما شایان ذکر است که مرجع تشخیص این امر را معاهده متضمن آن قید تعیین خواهد کرد. از این رو، تشخیص یک‌جانبه دولت‌ها بر اساس ماده ۲۱ موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت، مجاز شناخته شده است و دیوان به این دلیل بین تفسیر ذهنی و عینی این قید تفکیک قائل شده و خود را مرجع تعبیر نهایی دانسته که مواد مذکور بر خلاف موافقتنامه گات، یک طرف معاهده را احرازکننده آن تشخیص نداده‌اند. (Nicaragua case, op cit: 106) دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه لوتوس، ۷ سپتامبر ۱۹۲۷، اظهار می‌کند با توجه به اینکه

۱. جیمی کارتر اعتقاد داشت که عقد قرارداد سالت (در خصوص کاهش تسلیحات بین ایالات متحده و شوروی سابق) در راستای تأمین منافع ملی آمریکا بوده است در حالی که رونال ریگان چنین اعتقادی نداشت. انور سادات صلح با اسرائیل را در راستای منافع ملی مصر می‌دانست در حالی که بسیاری در داخل مصر از جمله کسانی که او را ترور کردند چنین اعتقادی نداشتند.

۲. دیوان در رأی نیکاراگوئه و سکوه‌ای نفتی نیز صراحتاً اعلام کرده که این منافع را باید بر حسب زمان اتخاذ اقدامات حمایتی دولت موردنظر در نظر گرفت. چرا که پویایی این مفاهیم شاید همان منافع را در دیگر مقاطع زمانی اساسی نمایاند. ر.ک.: بند ۲۸۱ رای ۱۹۸۶ دیوان در ماهیت دعوی نیکاراگوئه، ص ۱۴۱.

ترکیه حق و منفعت ملی داشته است که کشتی فرانسوی را تحت تعقیب قرار دهد. با این حال دیوان که نگران از نحوه استفاده کشورها از این آزادی عمل است، حدود آزادی عمل دولت‌ها را مشخص می‌کند: این آزادی در مواردی با قواعد ممنوع کننده محدود شده است.^۱ دیوان تصریح می‌کند که در این صورت تنها چیزی که می‌توان از دولت‌ها خواست این است که از محدوده‌ای که حقوق بین‌الملل برای صلاحیتشان ترسیم کرده فراتر نروند.

دیوان هم‌چنین در رأی نیکاراگوئه در رابطه بین حمله مسلحانه و دفاع مشروع جمعی اضافه کرد که: واضح است که این دولت است که قربانی حمله مسلحانه است. در حقوق بین‌الملل عرفی هیچ قاعده‌ای را نمی‌توان یافت که به یک دولت اجازه دفاع مشروع جمعی دهد بر اساس ارزیابی خود از وضعیتی که اتفاق افتاده است. (Ibid: 195) بنابراین دیوان بر این نکته تأکید می‌کند که دولت‌ها این صلاحیت را ندارند که به صورت یک‌جانبه و انحصاری مشخص کنند که چه عملی منافع اصلی و اساسی یک دولت است، این در اختیار دولت‌ها نیست که هر اقدامی را ناقض این منافع اساسی بدانند و به این بهانه از انجام تعهدات یک معاهده (در اینجا عهدنامه ۱۹۵۵) خودداری کنند.

دیوان در قضیه سکوه‌های نفتی، کنگو علیه اوگاندا و ... اعلام کرد که تفسیر در انحصار دولت‌های ذی‌نفع نیست، اما به نظر می‌رسد که تفسیر مورد نظر دیوان، تفسیر حقوقی و نهایی در جریان رسیدگی قضایی است، و گرنه حق تفسیر قواعد حقوق بین‌الملل برای سازندگان آنها (دولت‌ها) محفوظ و این امر در ذات روابط بین‌المللی فعلی نهفته و مستتر است. تشخیص اولیه این منافع و مصادیق آن در بادی امر، در اختیار دولت‌ها است که در پرتو حق حاکمیت آنها صورت می‌گیرد. با این وجود، این حق انحصاری نبوده و بی‌قید و بند نیست بلکه تشخیص نهایی مصادیق ذکر شده در صورت بروز اختلاف بین‌المللی، با مرجع قضائی خواهد بود.

با توجه به اینکه صلاحیت اجباری حل اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای معاهدات مودت ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ برای دیوان ایجاد شده بود دیوان فرصت یافت تا خود را مرجع نهایی تفسیر اعلام نماید. با این حال، اینکه تشخیص نهایی این موضوع با دیوان است، حکم عام و کلی نبوده و مستند به معاهدات مودت می‌باشد. بنابراین همچنان که در ماده ۲۱ موافقتنامه تعرفه و تجارت (گات) مقرر شده، ممکن است یک معاهده تشخیص این منافع را به خود دولت ذی‌ربط اعطا نماید. این اعطای اختیار مغایر با حقوق بین‌الملل نخواهد بود هر چند به نظر می‌رسد که در این حالت نیز تعبیر آن باید با رعایت موازین حقوق بین‌الملل باشد. با این حال، در مورد تشخیص و تعریف این قید در صورت فقدان وجود معاهده، نمی‌توان در رویه قضائی دیوان

۱. از جمله ر.ک.: قضیه ژولی بین فرانسه و بلژیک در سال ۱۹۳۳.

پاسخی روشن یافت. تشخیص اینکه منافع ملی حیاتی یک دولت چه بوده و چه خطری فراروی آن قرار داشته، بر اساس شاخص و معیار عینی نه تلقی ذهنی یک دولت (Ibid: 141) است و مگر آنکه در معاهده مورد اختلاف، خلاف آن مقرر شده و قضاوت در این خصوص به تشخیص یک‌جانبه دولت ذی‌ربط منوط شده باشد. در انتها لازم به ذکر است که اگر بین منافع دولت‌ها یک منازعه وجود داشته باشد، تعارض باید در چارچوب حقوق بین‌الملل ارزیابی شود. (Lowenfeld, 1995: 50) احترام و رعایت برخی ارزش‌های بنیادین نایست به میل و اراده آزاد دولت‌ها واگذاشته شود، بلکه به عنوان دغدغه تمامی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل شناسایی شده و برای آن ضمانت اجرا مقرر شود. (Simma, 1994: 233)

نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده، نتیجه می‌گیریم که توسل به منافع ملی حیاتی موجب یک خلاء حقوقی شده و تا حدی به رعایت و حتی اجرای قواعد حقوق بین‌الملل لطمه وارد می‌کند. اگر چه حساسیت دولت‌ها به حفظ منافع ملی حیاتی خود در برخی موارد درخور حمایت به نظر می‌رسد لیکن روند تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل با ملهم از آموزه‌های دیوان که به واقع اصول راهبردی در نظم حقوقی جدید بین‌المللی محسوب می‌شوند نشان می‌دهد که، منطق منافع ملی حیاتی مطلق دولت‌ها محمل و جایگاهی در سیاست بین‌المللی جدید نمی‌تواند داشته باشد و باید محدود به رعایت مصالح جمعی باشد که در بستر تحولات و مقتضیات جامعه بین‌المللی و در قالب موازین حقوق شکل گرفته است.

می‌توان گفت حقوق بین‌الملل محصول بازیگرانی است که اساساً قلبشان منافع ملی حیاتی است. منافع ملی حیاتی و مفاهیم مشابه که بعد از نظم نوین جهانی پررنگ‌تر شده‌اند، از موانع و دشواری‌های موجود در راه توسعه و پیشرفت حقوق بین‌الملل است. دولت‌ها همواره به بهانه منافع ملی حیاتی خود محدودیت‌هایی بر موازین و قواعد حقوق بین‌الملل اعمال می‌کنند و اظهار می‌نمایند که ما نباید امنیت و منافع ملی خود را قربانی و فدای حقوق بین‌الملل نماییم، و همواره با توسل به منافع ملی حیاتی به مثابه یک سپر در مقابل تعهدات قانونی و موازین حقوقی توسل جوئیم. به قول هانس مورگنتا که از منافع ملی حیاتی دولت‌ها دفاع می‌نماید؛ تعهدات قانونی بایستی در مقابل منافع ملی کمر تعظیم فرود آورد. (Morgenthau, 1951: 144) به نظر دیوان، دولتی که موازین قانونی را حتی در مواقع حیاتی نیز مراعات می‌نماید، این به معنای قربانی کردن منافع ملی برای حقوق بین‌الملل نیست، نفع ملی دولت‌ها در حفظ و مراعات

تعهدات قانونی و اجتناب از نقض موازین حقوقی است. رویه قضایی بین‌المللی منافع ملی حیاتی دولت‌ها را نقض نمی‌کنند، بلکه بر خلاف دولت‌ها قائل به تئوری منافع ملی حیاتی معدوداند. به نظر دیوان حمایت از منافع ملی حیاتی، حق بنیادین دولت‌ها در جامعه بین‌المللی متشکل از دولت‌های حاکم و برابر است. اما نفس وجود این حق صرفاً، به معنای آزادی عمل در کنار گذاشتن هنجارهای حقوقی بین‌المللی نیست. دیوان با تأکید بر احترام به حاکمیت دولت‌ها و آثار آن، همواره سعی کرده منافع ملی را به نوعی تفسیر کند که به ارزش‌های حقوقی عام الشمول، تعهدات و عرف بین‌المللی خدشه‌ای وارد نشود. دیوان در سیر فعالیت خویش، برخورد نسبتاً یکسانی با موضوع منافع ملی داشته است و تدریجاً در طول زمان به آنها به عنوان ابزاری برای فراز از تعهدات و نقض اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، به مثابه مانعی برای رسیدگی دیوان بین‌المللی دادگستری، به عنوان توجیهی برای نقض معاهدات و در آخر به عنوان ابزاری برای توجیه توسل به زور نامشروع توجه نموده است و در عین حال اقدامات خود را قانونی و مشروع جلوه می‌دهند، این یک سیر قهقراپی برای حقوق بین‌الملل به شمار می‌آید. اگرچه آرای دیوان در این زمینه یک تفسیر قطعی و حتمی از حقوق بین‌الملل نیست، اما به نظر می‌رسد یکی از مؤثرترین و در واقع از کارآمدترین موارد سازگاری بین منافع برجسته و شاخص نظام بین‌الملل با تحدید و جلوگیری از منازعه و حاکمیت ملی است.

آرای دیوان بین‌المللی دادگستری حاکی از آن است که در رابطه حاکمیت و منافع ملی دولت‌ها با نظم حقوقی بین‌المللی، این نظم حقوقی بین‌المللی است که وجاهت اولی و مقدم داشته و تعبیر ملی از حاکمیت و نتایج آن نمی‌تواند در عمل، حاصل تراضی جمعی دولت‌ها را کنار بگذارد. دیوان در هیچ کدام از پرونده‌ها، حق دولت‌ها در حمایت از منافع ملی حیاتی خود و ارائه تعبیر مختلف ملی و حتی بین‌المللی را منکر نشد و آن را فی‌نفسه با حقوق بین‌الملل مغایر ندانسته است. بلکه به عکس، به صورت تلویحی وجود چنین حقی را به رسمیت شناخته و تنها کیفیت استیفای حق را در پرتو حقوق بین‌الملل مدنظر قرار داده است. بنابراین با توجه به آرای دیوان، استناد به هر وضعیت، فعل یا ترک فعل توسط دولت‌ها در روابط بین‌الملل به استناد منافع ملی حیاتی، مجاز و مشروع است مگر در حقوق بین‌الملل بر خلاف آن به صورت صریح یا ضمنی قاعده‌ای وجود داشته باشد.

منابع

الف) فارسی

- چیکایا، بلز، (۱۳۸۷) *چکیده رویه قضایی در حقوق بین‌الملل عمومی*، ترجمه همایون حبیبی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۳)، *نظم نوین جهانی: دوران گذرا به تلفیق فرد گرایی با جمع گرایی*، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۳۳.
- سیفی، سیدجمال، (۱۳۸۲) «رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی: دیپلماسی قضائی در دادرسی بین‌المللی»، *مجله پژوهش‌های حقوق شهر دانش*، شماره ۴.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا و همکاران، (۱۳۸۸) *آراء و نظریات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری*، ۲ ج، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- کاسکنیمی، مارتی، (۱۳۸۹) *فرجام حقوق بین‌الملل: نوسان میان تکنیک و تدبیر*، ترجمه سید قاسم زمانی؛ آرامش شهبازی، تهران: شهر دانش.
- کاظمی، علی اصغر، (۱۳۶۹) *نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل*، تهران: نشر قومس.
- کیوهن، رابرت، (۱۳۷۸) «روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل: دو چشم انداز»، در: *جامعه مدنی جهانی*، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران: نشر دادگستر.
- لوی، ورنر، (۱۳۷۸) «منافع ملی حیاتی و حقوق بین‌الملل»، در: *جامعه مدنی جهانی*، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران: نشر دادگستر.
- ممتاز، جمشید، (۱۳۸۴) *مجموعه مقالات پیرامون: رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی*، تهران: مجلس شورای اسلامی: مرکز پژوهش‌ها.

ب) لاتین

- Beard, Charles A. (1934) *the Open Door at Home: A Trial Philosophy of National Interest*, New York.
- Bekker, Peter H. F. (1997) "Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion". *American Journal of International Law*, Vol. 91, No.1, January.
- Boucobza, Xavier. (2005) "La Prise En Compte Des Interets De L'etat Dans Le Commerce International", Paris: *Revue De Ll'arbitrage*, 11 Mars.
- Brunno, Simma. (1994) *Interests From Bilateralism to Community in International Law*, Recueil Des Cours De L'academic De Driot International.
- Caron, David D. (2004) "International Decisions: Freedom of Commerce and Military Exclusion under Bilateral Treaty of Frindship, Use of Force, Self-defense, Armed Attack, Necessity and Proportionality; Oil Platforms Case (Iran v. United States)", *American Journal of International Law*, Vol.98, No.3, July.

- Dissenting Opinion of Judge Higgins, Advisory Opinion of 8 July 1996, Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons.
- Falk, Richard. (1987) "The World Court's Achievement in Nicaragua v. United States". *American Journal of International Law*, Vol. 81. No.1.
- , (1997) "Nuclear Weapons, International law and the World Court: A Historic Encounter", *American Journal of International Law*, Vol. 91, No.1.
- Hargrove, John Lawrence. (1987) "The Nicaragua Judgment and the Future of the Law of Force and Self-defense", *American Journal of International Law*, Vol. 81. No.1.
- ICJ Reports 1949, The Corfu Channel Case, Merits, Judgment of April 9th.
- ICJ Reports 1986, Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Merits Judgment.
- ICJ Reports 1994, Case Concerning the Territorial Dispute (Libyan Arab Jamahiriya v. Chad), Judgment of 3 February.
- ICJ Reports 1996, Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion, 8 June.
- ICJ Reports 1996, Case Concerning Oil Platforms, Islamic Republic of Iran V. United States of America, Preliminary Objection, (Judgment), 12 December.
- ICJ Reports 2003, Case Concerning Oil Platforms (Islamic Republic of Iran v. United States of America) Merits, Judgment.
- ICJ Reports 2004, Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, July 9.
- ICJ Reports 2005, Armed Activities on the Territory of the Congo (Democratic Republic of the Congo v. Uganda), December.
- Laches, Manfred. (1990) "Arbitration and International Adjudication", in: Alfred, H.A. Soon. *International Arbitration: Past and Prospects*, Dordrecht (Netherlands): Martinus Nijhoff Publishers.
- Lowenfeld, Andreas. F. (1995) Conflict, Balancing of Interests, and the Exercise of Jurisdiction to Prescribe: Reflections on the Insurance Antitrust case, *American Journal of international law*, Vol.89, No.1, January.
- Morgenthau, Hans. J. (1951) *In Defense of the National Interest: A Critical Examination of American Foreign Policy*, New York: Alfred A. Knopf.
- Murphy, Sean D. (2005) "Self-Defence and the Israeli Wall Advisory Opinion: an Ipse Dixit from the ICJ?" *American Journal of International Law*, Vol.99, No.1, January.
- Nuechterlein, Donald. (1973) *United States National Interests in a Changing World*, Lexington: KY, University Press of Kentucky.
- PCIJ Reports 1927, The S.S Lotus (France v. Turkey).
- PCIJ Reports 1923, The S.S. Wimbledon Case, Ser A No.1.
- Pinto, Roger. (1972) *Le Droit des Relation Internationals*, Paris: Payot.
- Replay and Defence to Counter-Claim, submitted by the I.R. of Iran, (1999) Vol. 1, 10 March.
- R.I.A.A., (1978), Paras. 81-83.